

هدایت نمایشنامه‌نویس

بابک پرهام

هدایت را همه به عنوان مردی تأثیرگذار در ادبیات داستانی ایران می‌دانند؛ ولی وی دارای سه اثر نمایشی نیز هست که ما در اینجا به اختصار به آن می‌پردازیم: پروین دختر ساسان، افسانه آفرینش و مازیار. هر کدام از این نمایشنامه‌ها در دوره‌ای مجزا از زندگی هدایت نوشته شده و با فاصله‌ای چند ساله؛ به همین دلیل هر کدام با فلسفه و انگیزه‌ای خاص شکل گرفته است.

از میان این سه نمایشنامه پروین دختر ساسان در سال ۱۳۰۷، افسانه آفرینش ۱۳۰۹ و مازیار سه سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۲ نوشته شده است و نکته جالب در هر سه نمایشنامه تعداد پرده‌هاست که بر عدد سه ثابت است و این نشانه اعتدال‌گرایی او در نگارش نمایشنامه است.

پروین دختر ساسان فریاد ملی‌گرایی هدایت است، همان‌طور که شاید از بیشتر نوشته‌های دیگرش هوید باشد. او بی‌نهایت به ایران و ایرانیت وابسته بوده و به آن عشق می‌ورزیده است و همین امر سبب‌ساز نفرتش از اعراب می‌گردد و تمامی عقب‌افتادگی و شکست‌های ایرانیان را به تجاوز تازیان به این مرز و بوم می‌داند، او در پروین دختر ساسان نیز تماماً همین دغدغه را دارد.

این نمایشنامه درست برخلاف افسانه آفرینش یک تراژدی است؛ پروین در واقع همان سرزمین ایران است. او نیز همانند ایران می‌میرد تا مورد تجاوز قرار نگیرد، او زمانی که دانست دیگر پرویز و بهرام نمی‌توانند از او حمایت کنند خودش را با خنجر متجاوز کشت تا هیچ چیزش به دست آن نابکار نیافتد، مگر جنازه بی‌جانش.

در این نمایشنامه اوج حرکت و کنش در پرده میانی است و این خبر از آگاهی هدایت نسبت به

هنر نمایشنامه‌نویسی می‌دهد.

زبان هدایت در دیالوگ‌های این متن مشکلاتی اساسی دارد؛ اول آن که سعی شده زبانش به زبان آن زمان نزدیک باشد ولی با این که لحن تغییر کرده است، کلمات به زبان امروزی نگاشته شده است و جمله‌پردازی‌ها امروزی‌اند. دوم آن که شخصیت‌ها لحن ندارند و در واقع شخصیت‌پردازی مناسب نشده‌اند و زبان و لحن‌شان یکسان است و شاید تنها کسی که شخصیتش تا حدودی شکل گرفته، شخصیت مترجم باشد.

از طرفی صحنه حمله عرب‌ها به خانه و دیالوگ‌های آن صحنه مصنوعی‌ترین و بی‌روح‌ترین صحنه نمایش است، حتا لحظه‌های عاشقه میان پرویز و پروین نیز چنان سرد است که از حوصله تماشاگر یا خواننده خارج بوده از ریتم حرکت نمایش می‌کاهد.

او در صحنه پنجم از پرده سوم روح پرویز را وارد متن می‌کند در حالی که به واقع هیچ نیازی به این کار نبوده است و تنها می‌توان آن را تأثیر غیرمستقیم برخی نمایشنامه‌های خارجی دوره کلاسیک دانست.

اوج درام این تراژدی در پایان آن است، در لحظه‌ای که عرب جواهرات و پارچه‌های گران‌بها را نثار جسد بی‌جان پروین می‌کند و می‌توان گفت این صحنه جذاب‌ترین و کم‌اشتباه‌ترین صحنه نمایش است.

علی‌رغم این پایان مناسب، متأسفانه هنوز هدایت نتوانسته به یک تراژدی‌نویس قوی بدل شود، چیزی که در نمایشنامه آخرینش بیشتر به آن دست یافته است.

افسانه آفرینش نمایشنامه بعدی نمایشنامه‌ای اعتقادی و سیاسی است، در این نمایشنامه به همان اندازه که مسائل اعتقادی به مسخره گرفته می‌شود جوانب سیاسی نیز از نظر نویسنده پنهان نمی‌ماند.

افسانه آفرینش در واقع کمدی‌ای است که هدایت در عنفوان جوانی تحت تأثیر کتب فلسفی خیام و اوضاع سیاسی آن دوره به رشته تحریر درآورده است. این خیمه شب بازی در سال ۱۳۰۹ یعنی ۱۴ سال پس از انقلاب روسیه و در واقع در اوج قدرت سلطه‌گری شوروی نوشته شده است و خالق اف برداشتی است که شخصیت استالین، با این تفاوت که او می‌میراند و خالق اف می‌آفریند، خالق اف خدایی است مظهر تسلط خودکامه و سبک‌سرانه استالین در سال‌های ۳۶-۱۹۳۰.

چنانچه به کتاب ترانه‌های خیام رجوع کنیم درمی‌یابیم تصویری که هدایت از چهره خالق اف می‌دهد در واقع همان تصویری است که درویش نقاش از چهره کوزه‌گر دهر کشیده است و این نشان می‌دهد هدایت شدیداً تحت تأثیر فلسفه خیام دست به نگارش این خیمه‌شب بازی زده است.

خالق اف موجودی است خودکامه، دمدمی مزاج، ساده‌لوح، الکی خوش با اخلاقی کودکانه! و البته اگر از جنبه‌ای کلی‌تر به نمایشنامه بنگریم موج سادگی تصنعی و اغراق‌آمیز را در تمام زوایای نمایشنامه می‌توانیم ببینیم، او با وجودی که قرار است خدا باشد، دانای کل نیست و چنان است که حتا از موضوع وجین علف‌های هرز باغ به هیجان می‌آید لیکن چیزی در موارد آن نمی‌داند و دلیلش را باید از باغبان بپرسد.

کار به جایی می‌رسد که خالق اف استخاره می‌کند و این نهایت طنز

هدایت است او که در واقع فلسفه‌ای جبری دارد چنان در این نمایشنامه به خالق اف می‌تازد که گویی می‌خواهد تقاص همه مسألش را از وی بگیرد. در تمام این نمایشنامه طنز چند پهلو و خاص هدایت که بعدها در قضیه‌های متعدد در کتب دیگرش آمده است تکرار می‌شود.

در پایان پرده سوم صحنه‌ای عاشقانه و انسان‌محور داریم که آن نیز نوع نابی از کمدی است و در همانجا است که هدایت آدم و حوا را با نگاهی طنزآمیز نمونه‌ای جاری در تمام اعصار بدل می‌کند.

مازیار نیز به نوعی غلیان احساسات عرب‌ستیزی هدایت است با این تفاوت که در مازیار بیشتر از نمایشنامه پیشین به جنبه تاریخی داستان توجه داشته است.

در مازیار دیگر آن خامی نمایشنامه‌های پیشین وجود ندارد، هدایت توانسته است با اتکا به حکایت‌های تاریخی نمایشنامه را پیش ببرد.

این نمایشنامه نیز همانند اولین اثر نمایشی هدایت یک تراژدی است ولی از نوع ناب‌تر و کامل‌ترش، صحنه مرگ شهرناز یکی از صحنه‌های حزن‌انگیزی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

در تمام نمایشنامه سعی می‌شود شخصیت مازیار بیش از پیش معرفی می‌شود و نویسنده نیز در این امر بسیار موفق بوده است و در ضمن اشاره به دیگر دلاوران ایرانی همچون بابک و ابولولو در جای جای متن منضم این مطلب است که هدایت تنها قصد نگارش نمایشنامه‌ای با مضمون تراژیک نداشته است و قصد اصلی‌اش شناساندن این انسان‌ها در قالب داستانی بوده است. این بار نیز اوج کنش‌های نمایش در پرده دوم است، سمیرو، کوهیار، مازیار و غیره همه با هم در تماس قرار می‌گیرند، در اینجا بیشترین کنش بین بازیگران صورت صورت می‌گیرد.

در این متن نسبت به پروین دختر ساسان از کلمات عربی کم‌تری استفاده شده است، سعی نشده زبان و گویش آن دوران تقلید شود و همه چیز نو و امروزی است، در تمام مدت نمایش حالت‌هایی از تذکره به صورت شفاهی وارد می‌شود که خود جنبه تاریخی نمایش را قوت می‌دهد. هدایت تلاش می‌کند با آوردن اشخاص گمنام و غیرحقیقی در کنار وقایع تاریخی، آن‌ها را به روایتی دلچسب و دارای تعلیق مناسب تبدیل کند و در این امر نیز موفق می‌شود.

در پرده نهایی وضعیت همه قهرمانان نمایش معلوم می‌شود و این حسن متن است که هیچ شخصیتی همین‌طور بی‌جهت در میانه کار رها نمی‌شود و زندگی همه آن‌ها تا پایان مشخص می‌شود و همه به سرانجام لازم می‌رسند.

